



www.rouzGar.com

## هنرمندان درباره‌ی سانسور

### بخش سوم

آنچه در پی می‌آید، پاسخ هنرمندان و کسانی است که به نحوی با تولید و اجرای اثر هنری سروکار دارند، از صاحبان گالری‌های نقاشی گرفته تا ناشران، به پرسش‌هایی درباره‌ی تاثیر سانسور بر کارشان. این مجموعه اگر ماهنامه‌ی نقدنو به آن سرانجامش دچار نمی‌شد قرار بود که کامل‌تر شود و تمام عرصه‌های کاری و فعالیت‌های اجتماعی فرهنگی را در بر بگیرد که به نوبه‌ی خود می‌توانست دست‌کم پرتواندکی بر زوایای نهان و آشکار پدیده‌ی سانسور بتاباند یا فکت و منبعی باشد از این روزگار پرادبار برای درج در تاریخ در دست پژوهشگران اجتماعی آینده. چراکه تا آنجا که ما می‌دانیم نشریه‌های دیگر از هر نوع تاکنون به پدیده‌ی سانسور نپرداخته‌اند، از ترس سانسور یا هر چیز دیگر. همین مقدار هم البته غنیمت است! ما در روزگار در چند نوبت پاسخ‌ها به اقتراح نقدنو درباره‌ی سانسور را که در دوره‌ی دوم انتشارش به چاپ رسید به دید می‌رسانیم. با هم بخوانیم:

### پرسش‌ها:

۱. تاکنون چه آثاری از شما دچار سانسور شده‌اند (چه پیش و چه پس از انقلاب) یا در حال بررسی و دریافت مجوز به سر می‌برند؟ و به چه مدت؟
۲. نقش سانسور و هنر فرمایشی را در خودسانسوری چه می‌دانید؟ این پدیده چگونه در کار خلاقه‌ی هنری تاثیر می‌گذارد؟
۳. به عنوان هنرمند (ناشر، یا تهیه‌کننده‌ی سینما یا...) تا چه حد سانسور را در افت کیفیت اثرتان موثر می‌دانید؟
۴. نقش اجتماعی پدیده‌ی سانسور را چه می‌دانید؟ اثر آن بر بخش اقتصادی چگونه است؟
۵. فرض کنیم سانسور وجود نداشت، کار شما چه سرانجامی به جز سرانجام کنونی می‌یافت؟
۶. با توجه به سخنان اخیر وزیر ارشاد در این باره، آینده‌ی هنر و فرهنگ و صنعت مربوط به آن‌ها را چگونه می‌بینید؟

## بهرام بیضایی (پژوهشگر، نویسنده، کارگردان تئاتر و سینما): کیست که بگوید کدام روز

در پاسخ پرسش هایتان درباره‌ی ممیزی، راهی پیدا نکردم که نظراتم را در پرسشنامه‌ی شما بگنجانم؛ همین بگویم که نمی‌توانید ممیزی رو به رشد میهن عزیز و باستانی ما را با این پرسش‌ها کوچک کنید! وقتی نمایشی از بنیاد روی صحنه نمی‌رود، یا فیلمی از دم آفرینش‌اش توقیف است، آن قدر که - هرگز عرضه نشده - در جعبه‌اش بپوسد و نابود شود، چه طور می‌توانید نتایج اجتماعی و اقتصادی، و تاثیر آن در آینده‌ی حرفه‌ی سازنده، و تاثیر

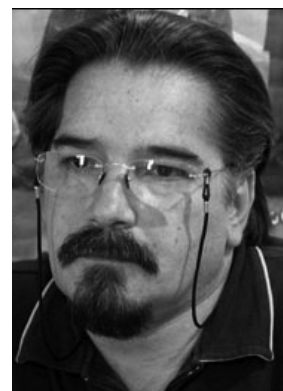


تجربه‌های آن در پیشرفت‌های فکری سازنده یا مخاطب را ارزیابی کنید؟ - تا اطلاع ثانوی:

۱. ما از دم تولد در حال ممیزی هستیم تا دم مرگ! [بعد از مرگ را دیگر نمی‌فهمیم!]
  ۲. اگر ممیزی وجود نداشت ما همه انسان‌های طبیعی بودیم؛ و جوابگوی رفتارمان، و البته آثارمان!
  ۳. آن وقت شاید چیزی به اسم اندیشه و آفرینندگی و پیشرفت هم متصور بود!
- پس تا آن روز خدا نگهدار! کیست که بگوید کدام روز؟

## رضا خندان مهابادی (منتقد ادبی): سانسوردگی حاصل فرایند درونی شدن سانسور

اولین آشنایی و برخورد من با پدیده‌ی سانسور در دوران نوجوانی‌ام، زمان چاپ اولین کتابم روی داد. سانسورچیان رژیم پهلوی امر به حذف دو جمله از کتاب کردند، اما دیر نپاییدند. چند ماهی پیش از فروریختن کل رژیم پهلوی بساط سانسور به یمن حضور اعتراض مردم در صحنه‌ی اجتماع برچیده شد. چند سالی از دم و دستگاه سانسور خبری نبود. اما دوباره بساط خود را پهن کرد. در ۸-۹ سالی که از چاپ اولین جلد فرهنگ *افسانه‌های مردم ایران* می‌گذرد، درویشیان و من همواره گرفتار آن بوده‌ایم. هر جلد از این فرهنگ، گذشته از معطلی‌های صدور مجوز (که خودش نوعی سانسور است) کمابیش دستخوش تیغ شده است. جلد نوزدهم آن نیز یک سال است که در انتظار مجوز به سر می‌برد. *داستان‌های محبوب من* که پنج جلد آن تاکنون چاپ شده، طی سال‌های انتشارش دچار همین بلا بوده است.



اجازه بدهید پاسخ بقیه‌ی پرسش‌ها را یک کاسه کنم. از نقش‌های مختلف سانسور پرسیده‌اید. راه دوری نمی‌برم‌تان. نگاهی به تیراژ کتاب‌ها بیندازید و سرانه‌ی مطالعه را در جامعه‌ی عمدتاً جوان ایران از نظر بگذرانید. اولی با رشد جمعیت رابطه‌ی معکوس پیدا کرده است. (تیراژهای هزارتایی و پانصدتایی هم سال‌ها در انتظار دست نوازشگر خریدار خاک می‌خورند) و دومی واحد سنجش‌اش دقیقه - فقط دقیقه - است. یکی از عامل‌های اصلی و مستقیم این وضع سانسور است. سانسور برای هنر و ادبیات بی اعتباری به بار آورده است. سانسور از عوامل مهم خودسانسوری است. چرا مردم باید برای هنر و ادبیاتی که در سانسور و خودسانسوری ضرب شده اعتبار قایل باشند؟ سانسور از عوامل مستقیم خودسانسوری است و گرنه دلیلی ندارد کسی از گفتن آنچه هنر خود می‌داند سر باززند. اما وقتی کتابت را، نوشته‌ات را گرو می‌گیرند یا

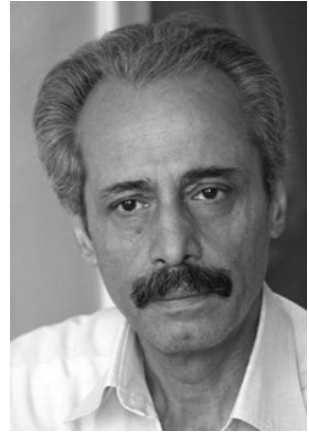
باید کار را کنار بگذاری یا به ادامه ی سانسور تن بدهی. و بعد برای آنکه تن ندهی و در زمان صدور مجوز هم سرعت ایجاد کنی و احتمالاً از عواقب مکمل سانسور هم در امان بمانی، کم کم خودت شروع می کنی به شناسایی حساسیت ها و باید و نبایدهای دستگاه سانسور. خودت می شوی سانسورچی خودت. در چنین موقعیتی است که نویسنده و هنرمند بیش از آنکه فکرکنند چه باید بنویسند و چه باید انجام دهند، مدام می اندیشند که چه چیز را نباید بنویسند و چه چیز را نباید انجام دهند. سانسورزدگی حاصل فرایند درونی شدن سانسور است. در طول زمان تعارض های درونی اولیه در هنرمند و نویسنده از میان می رود و جای خود را به عادت می دهد. روان هنرمند و ادیب با سانسور و منع ها و بایدها و نبایدها خو می گیرد. دیگر احساس تعارضی در کار نیست. فرهنگ سانسور به فرهنگ هنرمند و ادیب بدل می شود و این وضعیت بخش عظیمی از جامعه ی هنری و ادبی ماست. حاصل می شود هنر و ادبیاتی (در کل) بی اعتبار.

بسیار شنیده و خوانده ایم که سانسور هنر و ادبیات خلاقه و پیشرو را از بین می برد، سرانه ی مطالعه را پایین می آورد، به وضعیت اقتصادی بعضی از ناشران ضربه می زند، و... به نظرم این موارد گرچه در سطح و جای مربوط به خود صحیح هستند اما نه نقدی اساسی به سانسور و نه نقطه ی عزیمت آن نیستند. مساله فقط این نیست که سانسور، هنر و ادبیات خلاقه و پیشرو را در منگنه ی وحشتناک قرار می دهد (که می دهد)؛ نکته اینجاست که سانسور حق انسان را در ابراز خلاقیت ها و اندیشه هایش زیر پا می گذارد. در وهله ی نخست مهم نیست که آنچه ابراز می شود خلاقانه، آوانگارد، یا واپسگراست، مهم این است که هر انسانی باید از حق ابراز خویش (هنر و ادبیات اشکالی از آن است)، آنچه حس می کند و می اندیشد، برخوردار باشد. سانسور یکی از راه های له کردن این حق است و نه فقط در منگنه قرار دادن هنر و ادبیات مترقی. بنابراین مخالفت با سانسور دفاع از حق انسان در بیان آزادانه ی خلاقیت ها و اندیشه هایش است. این از حقوق انسانی است که آثار هر کس به دور از تهدیدات و تحدیدات در اختیار جامعه قرار بگیرد و توسط جامعه در شرایطی امن و دور از سانسور و امور مشابه نقد شود. مکانیسم رشد و بالندگی هنر و ادبیات، محکی است که جامعه بر آثار می زند.

سانسور این مکانیسم را از جامعه سلب می کند اما به هر حال جامعه از حق خویش در نقد کردن و محک زدن دست بر نمی دارد و آنجا که حق ابراز آزادانه ی نظرهای خویش را ندارد به نقد عملی متوسل می شود؛ از آثار هنری و ادبی روی بر می گرداند، به آنها بی اعتنائی می کند و می رود سراغ منابعی که برایشان اعتباری قایل است. در این مکانیسم است که نقاط ضعف (از هر نوعی) نفی (از نوع دیالکتیکی اش) می شود و نقاط قوت تقویت. نویسندگان و هنرمندان خلاق و پیشرو در جای واقعی خویش میان جامعه قرار می گیرند و هنرمندان و نویسندگانی که جز در سایه ی عقب ماندگی ها و سانسور نمی توانند خودی بنمایانند نیز.

اگر سانسور و اشکال دیگر تهدید در کار نباشد آن موقع شاهد شکوفایی خلاقیت های هنری خواهیم بود. آن موقع استقبال وسیع مردم را مشاهده خواهیم کرد. مثال تاریخی چنین شرایطی سال های ۶۰-۵۷ است. با جمعیتی که میزان آن نصف جمعیت کنونی بود، تیراژ کتاب ها ده ها برابر تیراژهای کنونی بود. دیدن نمایشگاه کتاب حتا در روستاها چیز غریبی نبود. خواندن و دانستن یک نیاز و یک فضیلت به حساب می آمد نه خطر. یورش مردم به سوی کتاب و مطالعه، استقبال از نقاشی و تئاتر و... گذشته از شرایط انقلابی جامعه، این نیز بود که احساس می کردند خشت این آثار از قالب های دولتی بیرون نیامده است.

## عنایت سمیعی (منتقد ادبی): ممیزی و مباحثات



معمولاً شعاری می‌دهیم که در جهان به شدت رسانه‌ی شده‌ی معاصر نمی‌توان از تبادل اطلاعات، اخبار، و افکار جلوگیری کرد. اگر این شعار مبتنی بر حقیقت باشد پس سانسور امری توخالی است که بر اثر آن دولت دستگاه‌های عریض و طویل بر پا می‌کند و مأمورهای متعدد می‌گمارد تا باد هوا درو کند. ولی اگر خود شعار توخالی باشد پس در کار سانسور حکمتی نهفته است که در جهت نفی آزادی بیان، با هدف تحریف و تخریب آگاهی و برای تثبیت وضعیت موجود اقدام می‌کند. وانگهی، پیشرفت تکنولوژی، دانش بشری را در دسترس قدرت قرار می‌دهد تا سلطه‌اش را سهل‌تر اعمال کند.

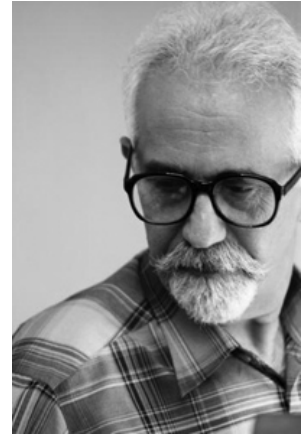
بخشی از راهبرد اعمال سلطه از طریق دیوانسالاری تحقق می‌یابد که در کشورهای پیرامونی، با استفاده از تکنولوژی نرم افزاری یکی اینکه مانع تبادل آزادانه‌ی اطلاعات، اخبار و افکار می‌شود، و دوم در پی سوءاستفاده از سنت، زیر پوشش اخلاقیات چهره پنهان کرده و سانسور را به ممیزی، یعنی تمیز نیک از بد، تحریف می‌کند. سوم، با حذف دیگری دگراندیش گفتارهای کاذب تولید می‌کند.

کارسانسور تحریف اطلاعات و اخبار موثر و مهم تراز آن جلوگیری از تبادل آزاد اندیشه است. اگر بپذیریم که اندیشه در انزوای شکل نمی‌گیرد و هرگونه دگرگونی‌ی مبتنی بر فهم دیگری در بستر سنت، زبان، و فرهنگ مشترک است و هیچ اندیشه‌ی بی‌به‌بار نمی‌نشیند مگر آنکه در معرض نقد و داوری و دیالوگ آزاد قرار گیرد، کار سانسور براندازی و بی‌اعتبار کردن کانون‌های آگاهی است.

آگاهی دگرگون‌کننده از بطن سنت پدیدار می‌شود نه با استفاده از شیوه‌های حاضرآماده‌ی دیگران. آن شیوه‌ها در حکم تکنیک است که شکل‌های اندیشه را برملا می‌کند ولی خود موجود اندیشه نیست. اندیشه‌سازی نگاهی بومی می‌طلبد که پوسته‌ی سخت سنت را بشکافد تا به لایه‌های درونی‌تر معرفت در افق تاریخی مشترک دست یابد. بنابراین نه سلسله‌ی از تعاریف، مکاتب، و تکنیک‌های اندیشیدن به خودی خود قادرند مجموعه‌ی عظیمی از تجارب عمدتاً مبهم ما را از جهان دگرگون کنند، نه تکنولوژی و مدرنیزاسیون موجب دگرگونی بنیادی است. هیچ‌گونه روش یا چارچوب تعیین‌شده‌ی هم برای دست‌یابی به فهم تازه وجود ندارد، بلکه فهم تازه در پرتو آزادی بیان و در بطن سنت زبانی اتفاق می‌افتد که به موجب آن زبان در جهت تدقیق معنا اسطوره‌زدایی می‌شود.

با این وجود، هر جا که قدرت زیر هر پوششی سر بر کند، مقاومت در برابر آن علم می‌شود، ولی خدا کند که دیگر بار قدرت و مقاومت همزاد نباشند یا مقاومت میراث‌خوار قدرت نشود که در این صورت دور باطل ادامه خواهد یافت. در دور باطل، هنرمند اثر سانسور شده‌ی خود را شاهکار جا می‌زند، در حالی که سانسور فاقد هرگونه ارزش علمی، ادبی، و هنری است و جراحی آثار صرفاً در جهت مصلحت دولت است نه سند افتخار هنرمند. هنرمندی که به اثر سانسور شده‌ی خود مباحثات می‌کند، نه فقط بر آن مهر تایید می‌زند بلکه خود از درون به سانسور متصل است. اعتراض به سانسور حرفی دیگر است.

## مهدی غبرایی (مترجم): این زمان بگذار تا وقت دگر



پیش از انقلاب جز مقالات پراکنده (ترجمه و تالیف) در مجلات، فعالیت ادبی پیوسته و مستمر نداشتم. بنابراین طعم تیغ سانسور را نچشیدم. فعالیت مداوم ادبی من از سال ۶۰ تا امروز ادامه داشته و دارد. کتاب‌هایی (عمدتاً رمان) که آن سال‌ها منتشر شدند، برخی بدون هیچ حذف و سانسور و برخی با چند سطر — یا به ندرت پاراگراف — حذف به چاپ رسید. خوبی آن زمان‌ها (با فراز و نشیب‌هایی) این بود که می‌شد استدلال کرد و در بعضی از موارد کسی پیدا می‌شد که به حرفت گوش بدهد. برعکس امروز که هیچ‌کس خود را مسئول نمی‌داند و عملاً در برابر هیچ چیز پاسخگو نیستند.

به هر حال ظرف این بیست و پنج سال بیش از ۶۰ عنوان کتاب ترجمه کرده‌ام که حدود ۲۰ جلدشان به دلایل گوناگون به چاپ نرسیده است. انصافاً نمی‌توان همه‌ی آنها را به‌طور مستقیم به گردن سانسور انداخت (هر چند که غیر مستقیم، عامل موثری بوده باشد). بعضی از این کتاب‌ها را ناشری سال‌ها معطل کرده — بی هیچ دلیل منطقی. نمونه‌های آن عبارت‌اند از **میدان مسابقه مال من است** رمانی برای نوجوانان که ۱۴ سال، پیش‌ناشری ماند و کار به مطبوعات کشیده شد و دو سالی است که آن را پس گرفته‌ام و پیش‌خودم خاک می‌خورد. رمان **وقتی به یاد منی** از **ارسکین کالدول** که حدود ۱۵ سال نزد نشر معیار ماند و چاپ نشد و امثال آن، تا مطلب به درازا نکشد. اما رمانی که بر اثر سانسور در دولت قبلی معطل شد و ۱۲ سالی است مانده — این را هم بگویم که ناشر محترم دنبال کار سودمندتری رفت و کتاب را که از من خریده، تصور می‌فرماید که خود من را هم خریده است! — به سانسور و حذف‌های متعددی برخورد و ناشر نگاه‌اش داشت تا در فرصت مناسب‌تری چاپ شود (که ماشاءاله روزبه روز بدتر شد!). این رمان بیش از دوهزار صفحه و نامش **شوهر دلخواه** است و به قلم شاعر و نویسنده‌ی هندی تبار، **ویکرام بت** نوشته شده.

اما در سه سال گذشته حدود ده عنوان (بیشتر رمان) ترجمه کرده‌ام که هیچ‌کدام منتشر نشده‌اند — طبیعی است به برکت وجود ذی‌وجود مسئولان جدید است اما هنوز گذر پوست همه‌شان به دباغ‌خانه نیفتاده است. از این‌ها یک کتاب غیر رمان است به نام **کتاب ریتم‌ها از لنگستن هیوز**، شاعر سیاه‌پوست آمریکایی و کسی که به دام کمیسیون معروف مک‌کارتی افتاد و از آن جان سالم به دربرد. مخاطب این کتاب نیز نوجوانان‌اند و کتاب قطع خشتی دارد و مصور است. منظور آن جست‌وجوی ریتم در طبیعت، شعر، موسیقی، نقاشی، اندام انسان، مصنوعات و... است. نمی‌دانم کجای کتاب به چی برمی‌خورد که به قدری لت و پارش فرمودند که به ناشر گفتم از خیرش بگذرد. دوم رمان **هرگز ترکم نکن** آخرین رمان **گازوئو ایشیگورو** نویسنده‌ی ژاپنی تبار مقیم انگلیس است. موضوع اصلی این رمان شبیه‌سازی انسان است و نویسنده طی داستان عاشقانه‌ی پرکششی به‌طور تلویحی می‌گوید اگر علم بدون ملاحظات انسانی پیش برود، کار به فاجعه می‌انجامد. پس از ده ماه معطلی بی‌هیچ جواب و مسئولیتی ۱۵۹ مورد پیشنهاد سانسور داده شد که بعضی از موارد به ۴ تا ۶-۵ صفحه می‌رسد و رمان بدل به چیزی می‌شود نظیر بعضی از فیلم‌ها و سریال‌های بی‌سروته دوبره‌ی تله‌ویزیونی که آن‌قدر از این‌ور

و آن ورش می زنند که بیننده حیران می ماند داستان از چه قرار است! به ناشر گفتم با این وضع و حال هم آبروی خودش می رود و هم من و اگر آقایان درست درک بفهمند، آبروی آنها. برای قسمت اخیر دلیل دارم. ترجمه‌ی همین کتاب را مترجمی که یک پنجم سابقه‌ی کارم را دارد - فعلا وارد چه گونگی ترجمه‌اش نمی‌شوم - برای مجوز فرستاده و ناشری معروف آن را در نمایشگاه (یعنی در ماه اردیبهشت) عرضه کرده است. ممکن است بفهمید زودتر از من تحویل داده. حاضرم تاریخ درخواست آن ناشر اعلام شود تا... تاریخ ارسال ترجمه‌ی من ۸۴/۹/۲۵ بوده است. ملاحظه می‌فرمایید که بیش از یک سال از تاریخ آن می‌گذرد. پس چه طور ادعا می‌شود که دادن یا ندادن مجوز ظرف ده روز یا حداکثر یک ماه مشخص می‌گردد؟ آیا این ادعا یعنی راست گویی؟

رمان **سیاهاب** اثر **اوتس** پس از پنج - شش ماه پاسخ سانسور گرفته و ۱۹-۱۸ مورد آن را مثل اینکه فرزندم را خودم جراحی کنم حال آنکه به بهبودش امیدوار نیستم، حذف کردم. این در حالی است که خودم قدری از کتاب را قبلا سانسور کرده بودم و هنوز پاسخ نهایی دریافت نکرده‌ام. از حذف یا سانسور اخیر بیش از یک ماه می‌گذرد.

رمان **موج‌ها** اثر **سترگ ویرجینیا وولف** در دولت سابق مجوز گرفت اما وسواس من سبب شد که معطل‌اش کنم و با متن‌های چاپ جدید آکسفورد و وردزورث مقابله کنم و توضیحاتی به آن بیفزایم و باز صیقل و تراش‌اش دهم تا آینده‌ی روح نویسنده را لک نکرده باشم. حالا باز منتظر مجوز است و جالب اینکه ناشر محترم هر بار قرار ملاقات با مقام مسئول را می‌گذارد و ایشان به بهانه‌ی بی‌آن را لغو می‌کند (همین کار را در مورد **هرگز ترکم مکن** با من کردند و این برخورد توهین‌آمیز را چه طور توجیه می‌کنند و آیا با اخلاقی که از آن دم می‌زنند سازگار است، نمی‌دانم!)

کتاب **بادبادک باز** را که به چاپ یکم رسید و با استقبال روبه‌رو شد، از اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد از ناشر قبلی پس گرفتم و برای تجدید چاپ به انتشارات نیلوفر سپردم. دو بار دیگر کتاب را خواندم و برخی اصلاحات در آن انجام دادم. از آن تاریخ تا امروز اگر شما از وزارت‌خانه‌ی مربوطه جوابی شنیدید، مرا هم خبر کنید! خودم هم مراجعه کردم و هم نامه نوشتم. انگار نه انگار! این در حالی است که کتاب، دوستی و برادری را تبلیغ می‌کند و راوی خود را مدیون تمدن و فرهنگ ایرانی می‌داند. لابد غلط می‌کند! آیا آقایان تصور می‌فرمایند من که پس از عمری خدمت به فرهنگ و درحالی‌که عشق دیگر و درآمد دیگری جز این ندارم (به قول یکی از سروران حتا بیمه‌ی دولتی هم نیستم، از دو - سه ماه پیش تازه بیمه‌ی خویش فرما شدم!) نباید زندگی کنم؟ از موارد دیگر بگذریم که این قصه سر دراز دارد.

۲ چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است؟ دروغ و ریا و دورویی و پنهان کردن شخصیت اصلی و نقاب زدن (به قول **ریلکه**) بیداد می‌کند و سریال‌های بی‌مایه‌ی تله‌ویزیونی که هضمش راحت‌تر است و آثار کتبی سطحی و بی‌جان رواج می‌یابد. بعد داد می‌زنیم که چرا رمان ما جهانی نمی‌شود؟ همین جور که پیش برویم یک عده می‌روند سراغ شغل و کار دیگر، یک عده دلسرد می‌شوند، دسته‌ی بی‌هم می‌روند که ببینند آسمان جای دیگر شاید رنگی دیگر داشته‌باشد.

۳ این از آن یکی آشکارتر است. حرف‌های اساسی را دوستان دیگر زده‌اند.

۴ در پاسخ به سوال دوم گفتم، رواج ابتذال، بی‌مایگی، و میان‌مایگی و میدان‌داری زاغ و زغن به جای بلبلان. در کار من

هم همین طور. مگر آدم دماغش را زالو داده که برود سراغ کار و ولف که چهار سال خودش کار کند و دو سال هم آقایان معطل کنند و بعد اثری بی سروته باقی بگذارند؟ آدم عاقل از این کارها نمی کند! همین حالا هم که هند و ترکیه از ما جلو ترند. تا به خودمان بجنیم افغانستان هم از ما پیشی می گیرد و ما می مانیم و افتخارات تاریخی که به جای خود عزیز است، اما...

۵ کارها توانم کرد، اگر غم نان بگذارد. دو رمان پس از مرگ همینگوی هست که در آرزوی ترجمه شان آه می کشم. دو رمان از بارگاس یوسا، سه - چهار رمان از ژورژه آماده، دو - سه تا رمان از جان آپدایک، ویلیام باروز، جک کرواک، و... این زمان بگذار تا وقت دگر...

برقرار باشید

### امیر محمد قاسمی زاده (مجسمه ساز و نقاش): سانسوری که به دیوارها هم سرایت می کند!

پیشتر از اینکه در ارتباط با سانسور و تبعات و بازتابش در آثار و احوال خالقان و ناشران و هنرمندان بپردازم بد نیست نیم نگاهی به علل وجودی پیدایش این دستگاه غریب سانسور یا همان قطع اعضای اندیشه بیندازم که چرا گاهی اندیشه بی به خاک سپرده می شود و تفکری به باد تحقیر و فراموشی و حذف. گاه حقایق در قربانگاه مصالح به تیغ سلاخی قطعه قطعه و گاه سوال ها در پرده پوشی های حذف بی جواب فراموش می شوند. و می توان به طنز گفت سانسور و سانسورچی آسانسورهایی هستند که به آسانی هر چه تمام تر هر چیز و هر کس مخالف را به زیرو ناکجا آباد عدم می سُرانند بی اینکه ککی هم گزیده شود



به حیات زالوار خود ادامه می دهند که به گفته ی شاملو هر حکومتی برای ادامه ی حیاتش به خود حق می دهد تا متفکر و «شاعر» را عنصری ناباب تلقی کند و برای از میان بردن و در میان نبودن اش دست به هر کاری بزند.

در این میان تبعات فضای تاریک و رعب انگیز سانسور به گونه یی است که افراد و خالقان را به طور خودآگاه و گاهی هم ناخودآگاه به ورطه ی غم انگیز و اسفناک تری می کشاند: ورطه یی به نام خودسانسوری و حذف پیشاپیش خود؛ و این ترس و وحشتی که به هر شکل در کمین لحظه های خالقان آثار است آنان را به ملاحظه، مدارا، و حتا همان طور که اشاره شد به فضای تلخ حذف خویش و حذف تفکرات و آثار خود می کشاند و پیشاپیش با تیغ برش به سلاخی خویش می نشیند که متاسفانه شیوع مسری آن در سطوح مختلف و مقاطع و عرصه های گوناگون جامعه هویدا است.

البته اشاره به این مهم ضروری است که در عین تخریب ها و صدماتی که فضای سانسور به افراد جامعه تحمیل می کند باعث ایجاد خلاقیت در خلق آثارشان می شود زیرا همیشه محدودیت یکی از عوامل خلاقیت است. در واقع گریز از تنگنای عرصه های تاریک و خفقان حاکم بر فضا به دست هوشمندی تفکر هنرمندان، که به رغم وجود چنین محیطی از دام و بند سانسور جسته و حرفشان را زده اند و دریچه یی تازه، هر چند کوچک، از حصار تاریک چار دیوار بند درکنار پنجره های بسته ی مهر و موم شده گشوده اند که از بازداشت اندیشه یی به بازتاب اندیشه یی دیگر دست یازیده اند که نه تنها در دوره های کنونی، که با استناد به تاریخ دورتر می توان دریافت که در هر دوره یی از تاریخ، هنرمندان و شاعران و نویسندگان

و... را محدود داشتند و در فضای تنبیه و تحقیر قرار می دادند که آنان با اتکا به نیروی عظیم تفکر که بی شک با تعهد آمیخته است دست به حضوری دیگرگونه می زدند و از راهی دیگر به میدان حضور پای می نهادند و بودن خود را در جریان تازه تر می یافتند. از آثار شاعران و هنرمندان و نویسندگان سده های گذشته گرفته تا هنرمندان و نقاشان و مجسمه سازان و سینماگران دوران جدید. به همین خاطر است که هنر بی مرگ است و پوینده و همیشه در جدال با مرگ بی شکست... و نام هنرمندان است که همیشه جاوید می ماند و کمتر نام سانسورچیان و دیکتاتوران به یاد کسی می ماند.

در مورد سانسور بیشتر در فضای هنرهای تجسمی با استناد به نگارخانه ها و گالری دارها می توان دریافت که از سوژه ها و مفاهیم کار هنرمندان گرفته تا فرم ها و فیگورهای آثارشان مورد بررسی و گزینش قرار می گیرد. بررسی های دور از احوال حقیقی و ناب تحلیل و تجزیه ی هنری که همه از سر دگماتیسم گاهی حتا فاشیسم بوده است.

و باز غم انگیزتر از ندادن امکان نمایش و اکران به آثار هنری هنرمندان، حذف و سانسور کارها در دوران آموزشی است. مثلا بیشتر رشته های نقاشی و مجسمه سازی از کلاس های متفرقه ی غیر دانشگاهی گرفته تا دانشگاه های معتبر هنری. خنده دار است که حتا برای تمرین و بازشناسی مثلا بدن انسان و یادگیری و مطالعه ی فیگور در مبحث آناتومی و فیگوراتیو، هنر جو نمی تواند مدلی برای این بررسی و مطالعه داشته باشد و مجالی برای یادگیری این بخش از اصول تجسمی نیست و حتا در سر کلاس ها هم آثاری که از پیش کار شده امکان دیدن و نمایش و ژورمانش پیش نمی آید. و اغلب این نوع آثار که حتا خود به تنهایی، خارج از بخش تمرین و مطالعه، شاخه ی مجزاست به لحاظ سبک و نوع کار هنرمند به نام آثار فیگوراتیو که از سطح دیوار حذف و برداشته شده اند و جای نصبی برای هیچ نمایشی ندارند و درواقع دیوارهای نمایش هم از حضور مبارک «حذف و سانسور» بی نصیب نمی مانند.

### لیلی گلستان (مترجم و مدیر گالری هنری): مخاطبان خلوت ها

پیش از انقلاب هیچ یک از کارهایم دچار سانسور نشدند. سانسور این ها هم متعلق به بعد از انقلاب است: چه طور بچه به دنیا میاد، قصه عجیب اسپر ماتو، زندگی، جنگ و دیگر هیچ، زندگی در پیش رو، میرا، قصه ها و افسانه ها، تیتوی سبز انگشتی، اگر شبی از شب های زمستان مسافری.



— زندگی، جنگ و دیگر هیچ: به دلیل شخص اورینا فالاجی از سال ۵۸ کتاب توقیف شد تا حدود دهی هفتاد که از نو چاپ شد.

— زندگی در پیش رو از سال ۵۸ توقیف شد تا اوایل دهی هشتاد که با حذف یک کلمه

از سوی انتشاراتی دیگر چاپ شد.

— میرا از سال ۵۸ توقیف شد تا اوایل دهی هشتاد که با حذف هفت جمله (باموافقت من) از نو چاپ شد.

— تیتوی سبز انگشتی که از سال ۵۹ به دلیل یک جمله: «جنگ مال آدم های احمق است» تا اوایل دهی هشتاد توقیف و از نو منتشر شد.

— **قصه‌ها و افسانه‌ها:** برای گرفتن مجوز چاپ یکم حدود شش ماه با ارشاد و بررسی کتاب چانه زدیم تا از دوازده قصه‌ی توقیفی یازده قصه را نجات دادیم و یک قصه را بخشیدیم. در چاپ بعدی آن یک قصه هم چاپ شد!

— **اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری:** پس از چاپ یکم توقیف و تا پانزده سال بعد دوباره منتشر شد. پس از چاپ دوم از نو توقیف و تا چهار سال بعد از نو منتشر شد! بدون هیچ حذفی!

— کتاب‌های **چه طور بچه به دنیا میاد** و **قصه عجیب اسپر ماتو** شاید دیگر در انقلاب نیازی به چاپ آن نبود. چون بچه‌ها خوب با این مسایل آشنا شدند و احتیاجی به خواندن این نوع کتاب‌های آموزشی نداشتند!!

— کتاب **لیلی گلستان** از مجموعه‌ی تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران در نشر ثالث یک سال است که در انتظار مجوز است. این کتاب یک مصاحبه‌ی بلند با من است از کودکی تا حال (پیری!) و حرف‌هایی درباره‌ی ادبیات و فرهنگ این مملکت. ایرادی هنوز نگرفته‌اند و فقط نوبتش نشده! و این نوبت بهترین بهانه برای ندادن مجوز است.

**۲** خودسانسوری از خود سانسور بدتر است. هنر فرمایشی در این دو دهه بسیار دیده شده، چه در مورد هنرهای تجسمی، چه سینما، و چه ادبیات و هرگز این هنر جایگاهی در تاریخ هنر هیچ مملکتی نداشته است.

وقتی داری خلق می‌کنی، احساس اینکه قرار است سانسور شوی احساسی مثل مرگ است و تاثیر بسیار مخربی دارد. به خصوص در این یک سال اخیر تاثیر مخرب آن به وضوح دیده می‌شود.

**۳** افت کیفی بسیار و مستهلک شدن هنرمند اتفاق جبران‌ناپذیری است. آرام آرام هنرمند، خسته، نومید، و متنفر می‌شود.

**۴** مخاطب وقتی بداند اثری را با حذف و سانسور می‌خواند، می‌شنود، یا می‌بیند اعتمادش سلب می‌شود و کم و کمتر به سوی هنر می‌رود و همین باعث افت اقتصادی می‌شود.

پدیدآورنده هم وقتی مخاطب نداشته باشد افت هنری می‌کند. پس افت پشت افت تا... سیاهی و تباهی کامل.

**۵** پیش از هر چیز حال خودم خوب می‌شود! با فراغ بال بیشتر و احساس رهایی و آزادی بیشتر نفسی می‌کشم و همین روی کیفیت کارم اثر می‌گذارد.

فقط یک بار زیر فشار سانسور تسلیم شدم (میرا) و آن هم به دلیل متقاضی بیش از حد بود.

اما، آن هم یک امای بزرگ: سانسورکنندگان هنوز متوجه نشده‌اند که در خلوت خانه‌ها هم جلسات شعرخوانی هست، هم گردهم‌آیی‌های ادبیات داستانی، هم کنسرت داده می‌شود، و هم نمایشگاه نقاشی برگزار می‌شود و حتما نمی‌دانند که مخاطبان این خلوت‌ها خیلی خیلی بیشتر هستند تا مخاطبان در مکان‌های عام! یا می‌دانند و سرشان را مثل کبک زیر برف کرده‌اند؟

با اینها می‌خواهند چه کنند؟

...ادامه دارد